

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۹ دسمبر ۲۰۱۱

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی وی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۱۰

به ادامه گذشته:

۴- حدود ۴ دهه عملکرد مبارزاتی این قلم و نهادی را که آن موقع عضو آن بودم، زیر سوال بردن

حال که تا حدودی با طرز دید و شیوه کار نویسنده به ارتباط زندگی شخصی، خانوادگی و دوستان این قلم آشنائی به دست آمد و دیدیم که آن نادان خوش لباس چگونه از فرط خشم و عصبانیت بر من، بر زمین و زمان تاخته، با بی حیائی یک مزدور نهاد های استخباراتی از بستن اتهام و اهانت به صد ها میلیون انسان کره ارض ابا نوری زده است، جا دارد بحث را بیش از این بر مسایل شخصی و اخلاقی متمرکز نساخته، ببینیم که نامبرده در زمینه سیاسی چگونه اندیشیده و در واقع از لحاظ مبارزاتی در کجا ایستاده است؛ در کنار مردم و یا در کنار اشغالگران؟

به ادامه روش حاکم بر نوشته این بخش را هم با آوردن نقل قولی از شبنامه نویس آغاز می نمایم، وی می نویسد:

"ترور چند تن از جوانان وطنخواه-از جمله (قتل صدیق هراتی و ...) در داخل افغانستان."

خوانندگان عزیز، همان طوری که مشاهده می نمایند، شبنامه نویس با نوشتن این جمله به علاوه آن که اتهام تروریست بودن را بر من وارد نموده، افراد ترور شده را هم "جوانان وطنخواه" معرفی نموده است. یعنی دو عملی که هیچ یک از آنها نمی تواند قابل دفاع باشد و به زعم خودش خواسته حد اقل یا این قلم را وادار به سکوت و تن دادن به شانتاژ سازد و یا هم دو دسته تسلیم پولیس و مقامات قضائی نماید.

از آن جایی که شبنامه نویس در تمام شبنامه ننوشته است که منظورش از "جوانان وطنخواه" چه کس و یا کسانی است و با تأسف، کدام معیار خاصی را هم برای تشخیص "وطنخواهی" معین نموده است، در نتیجه به اجازه شما خوانندگان گرامی به استناد جمله فوق که "صدیق هراتی" را نیز از جمله وطنخواهان دانسته است، نخست به

معرفی "صدیق هراتی" پرداخته به دوام آن نکات مربوط بدان را خواهم شکافت تا دیده شود، شخص نویسنده از کدام خط فکری و سیاسی دفاع می نماید و در واقع آبشخور فکری- عقیدتی وی کجاست.

"صدیق هراتی" که بنا بر تحصیل در رشته طب، به "داکتر صدیق" معروف است، برادر انجنیر "عتیق" یکی از کادر های فعال جنبش دموکراتیک نوین در ختم دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ بود.

وی جوانی بود لاغر اندام، به مقیاس افغانستان دارای قد متوسط نزدیک به بلند، زیرک و سخت بلند پرواز. طبق گزارشهایش - بخوانید اعترافات خودش- از اواسط سال ۱۳۵۵ هجری شمسی یعنی از اواسط دوران داوود خان، ضمن چندین مسافرتی که به شوروی آن روز داشت، جذب سازمان جاسوسی آن کشور یعنی "ک. ج. ب." شده به دنبال تحصیلات مقدماتی عادی و رسیدن به عضویت کامل آن نهاد، به ارتباط چگونگی نفوذ در درون جنبش چپ افغانستان تحصیلات تخصصی نموده بود.

این تحصیلات به خاطر پنهان ماندن و مورد توجه کسی قرار نگرفتن در چند نوبت، چه آنگاهی که با ظاهر سازی فعالیت های تجارتي برای مدتی عازم شوروی می شد و چه هم در مسافرتهاى که به همان بهانه در اروپای شرقی انجام می داد، عملی می شد.

زمانی که نوکران روس فاجعه خونین ثور را آفرینند، "داکتر صدیق" یکی از افرادی بود که بدون کمترین تماس و توجهی به مزدوران روس در افغانستان، خودش به صورت مستقیم با مرکزیت مسؤول "ک. ج. ب." در افغانستان در تماس بوده و تمام دستورات خود را از آن طریق دریافت می داشت.

به دنبال تجاوز شوروی بر افغانستان، داکتر صدیق که طی ۵ سال عضویتش در "ک. ج. ب." از حد اعلاى اعتماد مقامات آن سازمان برخوردار بود، با استفاده از سادگی یک تن از شهدای پاکباز "ساما" امکان آن را می یابد تا با بزرگنمایی های چندی، خود را به زنده یاد "مجید کلکانی" نیز برساند- درست یک هفته قبل از دستگیری آن زنده یاد- این که در دستگیری و شهادت آن اسطوره مقاومت آیا نقشی داشته و یا خیر، با تأسف خودش در گزارشهایش چیزی یاددهانی نکرده است.

به دنبال دستگیری و شهادت آن رفیق، از آن جایی که "ساما" در یکی از بدترین دوره های حیاتش به سر می برد و برای "ک. ج. ب." نیز نمی توانست از اهمیت بسزائی برخوردار باشد، در نتیجه از داکتر صدیق و تمایلش به "ساما" هم زیاد شنیده نمی شود. مگر بعد از آن که "ساما" در عقرب سال ۱۳۵۹ پولینوم دوم کنگره اول خویش را دایر و بر پراکندگی های تشکیلاتی و در حدی توهمات ایدئولوژیک خویش غلبه نموده و می خواهد بر بستر تشدید مبارزه مسلحانه در شهر و روستا بر آن کاستی ها نقطه پایان نیز بگذارد، بار دیگر سرو کله داکتر صدیق و تمایلاتش به همکاری با "ساما" در دور و بر این سازمان به نظر می خورد.

طبق گزارش شخص داکتر صدیق، وی که طی این مدت در موقعیتی قرار گرفته است که در تمام افغانستان به غیر از فردی موسوم به "علی اف" مسؤول آن زمان "ک. ج. ب." فرد بالاسری نداشت، با استفاده از کاستی ها و انحرافات تشکیلاتی و فاصله ای که بین مرکزیت سازمان و بخش ها در ولایات وجود داشت، با زیرکی خاصی به نفوذ در ساما پرداخته، امیال تسلیم طلبانه اش را یکی پی دیگری چه در مرکز و چه هم در حوزه غرب عملی می نمود. شیوه ای که داکتر صدیق جهت رسیدن به اهداف ضد انقلابی خود برگزیده بود بسیار ساده بود، بدان معنا که در مرکز به نام و از طرف حوزه غرب ساما صحبت می نمود و در هرات هم به نمایندگی از مرکزیت. در حالی که با کمال تأسف رفقای مرکزیت که شانه های شان زیر فشار و تراکم کار مبارزاتی کاملاً خم شده بود، کمتر بدین فکر می افتادند، تا رد قضایا را بگیرند و کار حوزه غرب به مانند سایر حوزه ها بیشتر شکل فدرال های خود مختار را

به خود گرفته بود تا یک سازمان واحد؛ رفقای حوزه غرب که تا حدودی بر قضیه سوءظن پیدا نموده بودند در آغاز کوشش کردند تا از طریق ارسال نامه، حل مشکل نمایند و چون بدان توفیق نیافتند، با فرستادن یک نماینده خواستند مرکزیت را در جریان تمام آنچه به نام آنها در حوزه غرب می گذشت، قرار دهند. با تأسف فرد فرستاده شده از طرف عده ای، مشکوک تشخیص داده شده به عوض آن که وی را به مرکزیت برسانند و یا از حضور وی مرکزیت را با خبر سازند، با انحراف از تمام ضوابط تشکیلاتی به قتل رسانیده می شود. این که در آن قتل دکتر صدیق هم دست داشت و یا اصولاً خودش نظر دهنده آن بوده و یا نه، دکتر مذکور در گزارشهایش از آن نام نمی برد. هرچه بود، چه این عمل به مشوره و یا دستور دکتر صدیق انجام یافته باشد و چه هم بدون اطلاع وی، در نتیجه حاصله از آن خودسری غیر قابل بخشایش، که در ادامه به نابودی ۸۰ در صد رهبری سازمان و غلتیدن سازمان به دامان انقیاد طلبی ملی و طبقاتی، انجامید، تغییری به وجود نمی آید.

"دکتر صدیق" با تکیه بر امکانات و سهولت هائی که از طرف "ک. ج. ب." برایش مساعد می شد و در واقع تمام سهولت ها می توانست حیثیت طعمه ای را داشته باشد که جهت صید ماهی باید از آن استفاده کرد، بدون توجه افراد و رهبری سازمان نه تنها در داخل شهر کابل در تمام تار و پود ساما نفوذ می نماید و در زمان مناسب با به وجود آوردن که یک بهانه نزدیک به حقیقت و با تکیه بر ضعف فردی که با تأسف وی نیز از هرات بود و ضمن آن که به عین اسم نامیده می شد، در پوهنخی طب هم تحصیل می نمود، اگر نگوئیم تمام مرکزیت به جرأت می توان نوشت، تمام آنهایی را که در شهر کابل در دسترس قرار داشتند همه را از پیش پای برداشت، بلکه با سود جستن از سطح پایان فکری و پراگماتیسم حاکم بر مسئولین بخش کوهدامن، آنها را نیز به دام انداخته و در عمل روابط پراکنده کادر های بومی کوهدامن را با دولت پوشالی ببرک، در سطح بالاتری سازماندهی نمود. روابطی که سر انجام به امضای پروتوکول بین "ساما" و دولت به نمایندگی از روسها انجامیده تسلیم طلبی ملی را تسجیل کرد.

به دنبال آن که دکتر صدیق و ایادی نفوذی وی در ساما به آن دستاورد رسیدند، اهداف دکتر صدیق برای کامل ساختن ضربه و استفاده سیاسی لازم از آن تغییر خورده، ضربه زدن به اعضای باقی مانده رهبری و کادر های نزدیک به رهبری را به منظور لم دادن بر ساما و غصب رهبری آن در دستور کار قرار داد.

در بستر وحین انجام چنین وظیفه ای از طرف سازمان شناسائی و با پای خودش به محکمه فرستاده شد. در جریان محکمه ضمن آن که ده ها بار برای تثبیت موقعیت خود در "ک. ج. ب." اسناد غیر قابل انکاری ارائه داشت. از نخستین روز شناسائی دکتر صدیق الی اعدام انقلابی وی حتی یک سیلی هم کسی بر رویش نزد، زیرا مسیر قضایا قسمی سازماندهی و عیار شده بود که او خود می بایست عضویتش در "ک. ج. ب." را به اثبات برساند نه این که به سوال مستطقی جواب گوید- اسنادی که هریک از آنها نه تنها به تنهایی می تواند باعث صدور حکم گردد، بلکه بار بار تعجب رفقای شرکت کننده در آن محکمه علنی را نیز برانگیخت.

آن جاسوس سفاک که به خاطر رسیدن به آرزوهای شومش بر تلی از اجساد شهدای بزرگ ساما خوشرقصی نموده بود، وقتی در آخر جلسه ای که او فکر می کرد، به خاطر اقناع افراد، به دنباله روی از سیاست هایش دایر شده، اما در واقع محکمه ای بود علنی برای یک جاسوس وطن فروش، خلاف انتظارش که فکر می کرد همه به پایش خواهند افتاد و مقدم او را گرامی خواهند داشت، از طرف رفیق مسؤل به استناد اعترافات خودش، به اعدام محکوم شد، باز هم آن عضو سرسپرده روس کوتاه نیامده در حالی که شاید در دل بر حماقتی که انجام داده بود و خود به پای خود به آن محکمه مراجعه نموده بود، لعنت می فرستاد، با تبختر و صدای بلند خدماتش به "دولت شورا ها" و با تأکید بیشتر بر "سویتیزم" را بر شمرده اعلام داشت:

"حال که شما چنین تصمیمی گرفته اید بگذار بگویم، مرگ من برای تان ارزان تمام نمی شود، مطمئن باشید سوپنیزم انتقام من را از شما تروریست های "چوچه مانو" خواهد گرفت." پیش بینی که به صورت غیر قابل وصفی تحقق یافته روسها به محض اطلاع از اعدام انقلابی وی، نه تنها تمام زندانیان ساما را در هرات تیرباران نمودند و بر عملیات های خویش علیه ساما افزودند بلکه در کابل و زندان پل چرخ نیز هرکسی از اعضای ساما را که سرش به تنش می ارزید و دست همکاری و تساند با رژیم مزدور دراز نکرده بود و متیقن بودند که به ساما ارتباط دارد، قتل عام نمود.

نقش این قلم که اینک از طرف شبنامه نویس به اتهام اعدام انقلابی وی مهر تروریست می خورم در تمام قضایا، با تأسف صرف به سه جلسه ای محدود می شود که هیچ یک بیش از ۴ ساعت دوام ننموده و در جریان آن جلسات نه تنها قادر به شناسائی وی گردیدیم بلکه با به کاربردن روشی که متأسفانه نمی شود در موردش صحبت کرد و متباقی جواسیس را هوشدار باش داد، وی را با رضاء و رغبت خودش و با پرداختن هزینه مسافرتش ۲۵۰۰ کلدار پاکستانی از پشاور به هرات به طرف مجلسی فرستادم که در واقع همانجا محاکمه شد.*

برخی از کسانی که از دور و یا نزدیک در مورد داکتر صدیق و فعالیت هایش چیز هائی شنیده بودند، ضمن آن که این قلم را از رها کردن وی محکوم می نمودند و با صراحت ابراز می داشتند که به خاطر رها کردن و به زنجیر نکشیدن قاتل رفقاء و دشمن مردم باید به پاسخگوئی کشانیده شوم، از این که ۲۵۰۰ کلدار هم به دستش داده بودم، بین خود شوخی کرده بر مبنای سیاست صرفه جویانه ای که در تمام اوقات بدان عمل می نمودم، این ضرب المثل را همیشه تکرار می نمودند: "جان کندن لغمانی و خوراک مغول." به خاطر دو کلدار یک ساعت پیاده می رود مگر اکنون ۲۵۰۰ کلدار ساما را به دست باد داده تا به خانه برساند.

در همین جا، بیجا نخواهد بود هرگاه از اعتماد کامل و صد درصد زنده یاد "رهبر" به نقشه و برنامه ای که آن را عملی نمودم، اظهار امتنانم را ابراز بدارم.

در جریان محکمه به علاوه آن که از لت و کوب و یا فشار خبری نبود، و ده ها تن از اعضای بومی سازمان در آن اشتراک داشته و می توان نوشت محکمه ای بود علنی، وی و رفیقی که به اتفاق نظر تمام شرکت کنندگان، او را به اعدام محکوم نمود، حقوق کاملاً مساویانه ای داشتند.

در ختم و بعد از صدور حکم، باز هم از آنجائی که یک حوزه تشکیلات به تنهایی و بدون تصویب مرکزیت سازمان صلاحیت اعدام افراد را نداشت، حکم محکمه انقلابی حوزه غرب از طرف دو تن از نمایندگان مرکزیت "ساما" رفقاء «معلم قندوزی» و «انجنیر مزاری» که به همین منظور و با صلاحیت موقت تمام مرکزیت ساما بدانجا مسافرت نموده بودند امضاء شده و "داکتر صدیق" عضو برجسته "ک. ج. ب." و "جوان وطنخواه" شبنامه نویس به کیفر اعمالش رسانیده شد.

ادامه دارد

*- همان طوری که دولت ها به هیچ وجه نمی خواهند تا شیوه ها و اسلوب های نفوذ شان را در سازمانهای انقلابی به همه کس بگویند و فقط زمانی آن شیوه ها از پرده بیرون می افتند که یا فردی از آنها می خواهد از سازمان موبوطه اش انتقام بکشد (نمونه کتاب شکار جاسوس) و آن شیوه ها را افشاء می نماید و یا هم به این نتیجه می رسند که آن شیوه ها کهنه شده و با گذشتن تاریخ مصرف آن می شود نیروهای انقلابی را مدتی با آن مصروف ساخت، به نظر من افراد و نهاد های انقلابی نیز نباید دستآورد های گرانبهای شان را در زمینه "جاسوس شناسی" بدون در

نظر داشت اهمیت آنها به نشر همگانی برسازند. عکس آن وظیفه دارند تا آن اسلوب ها را ضمن تدوین نوشته های درونی برای جنبش انقلابی، تحریر داشته بدان وسیله وظیفه شان را در ضربت زدن به امپریالیسم و ارتجاع انجام بدهند.

امیدوارم زمانی آن فرصت مساعد گردد تا من هم بتوانم، جریان آن دیدار ۱۰ الی ۱۲ ساعته ام را با "داکتر صدیق" با تمام جزئیاتی که از آن زمان تا حال به خاطر مانده نگاشته، مصدر خدمتی برای نیروهای انقلابی میهن دربندم بگردم.

موسوی